قند و نمک زبان فارسى

سیما وزیرنیا

فرهنگ فارسى عامیان هدیدگاه بسیارى کسان را درباره کتابهاى مرجع از جمله فرهنگها، دگرگون کرده است.زیرا این فرهنگ از ابتدا تا انتها مانند داستانى جذاب است و بخش قابل ملاحظه‏اى از کتاب روانشناسى قومى ما را در ذهنمان ورق مى‏زند.روش تنظیم مدخلها در کتاب به‏گونه‏اى است که خانواده‏هاى واژگانى و خوشه واژه‏هاى بزرگ و کوچک را در چارچوبى با مقولات الفبایى در خود گرد آورده است.در فرهنگ فارسى عامیان هنه تنها با معانى گوناگون و تازه‏یابى از اسامى، صفات افعال بلکه براى بعضى حروف ربط و اضافه نظیر«که»و«از»و بعضى قیدها چون«حالا»فهرست بلند بالایى از معانى ظریف و گوناگون مى‏بابیم. این فرهنگ حتى براى کسانى که چندان با زبان عامیان نا آشنا نیستند، واژه‏هایى جالب توجه و نو دارد.معدودى از واژه‏هاى بسیارى که جمع‏آورى شده‏اند عبارت است از:ناکى-مفلس/جنگره-ناسازگار/لاپ-پاک/لترمه-خمیرمانده و بسیارى دیگر.فرهنگ فارسى عامیانه با همه دیرآمدگى در کنار دیگر فرهنگها مرتبه‏اى یافته است.در این قسمت به چند نکته دیگر مهم نیز در محتوا و روش اشاره مى‏کنیم:

1-فرهنگ فارسى عامیانه و زبان فارسى عامیانه تعریف نشده است.منظور از تعریف این است که عناصر داخل شده در فرهنگ و روش تنظیم آن نشاندهنده این است که مؤلف در باب زبان فارسى عامیانه با خود تضاد داشته و به بعضى از پرسشهاى اصولى پاسخ نداده است؛مثلا:زبان عامیانه با زبان جاهلى چه میزان فصل مشترک دارد؟واژه‏هاى ادبى تا چه اندازه در زبان عامیانه راه دارد؟تا چه حد مى‏توان واژه‏هاى مربوط به فرهنگ عامیانه را که مقوله‏اى غیر از عامیانه است با این زبان همپوش دانست؟

2-برخلاف نظر نویسنده در مقدمه بیشتر واژه‏ها داراى شاهد و مدخلى نیست. البته این مسأله نقص کار به حساب نمى‏آید بلکه مصداقى بر ضرورت ضبط مفردات و ترکیباتى است که براى آنها در آثار مکتوب زبان فارسى مصداقى یافت نمى‏شود.

3-اگر خوشه‏واژه‏ها را بررسى کنیم درمى‏یابیم که واژه‏ها و ترکیباتى از میان یک گروه واژه هم‏خانواده از نظر دور مانده است؛مثلا بسازوبفروش ضبط شده اما بساز وبفروشى-بساز و بندازى به معناى هر چیز تقلبى و سرهم‏بندى شده نیامده است.

4-اصولا معلوم نیست چرا بعضى مدخلها بدون تعریف و مثال رها شده و تنها مقدمه حضور مدخلهاى بعدى است؛اما مدخلهاى دیگ که ساختار دستورى و ارزش معنایى برابر با آنها دارد با توضیح کامل آمده است؛مانند صبر، شل، طلب و ترکیبات ذیل آنها نیز گاه با مثال و گاه بى‏مثال آمده است.

5-بعضى اصطلاحات و ضرب المثلها نیز به‏جاى اینکه مدخلى به خود اختصاص دهند با تجزیه به عناصر خود در جاى غیر مناسب قرار مى‏گیرند؛مثلا«دست به سیاه و سفید نزدن»به عنوان مثالى براى«سیاه‏وسفید»کنایه از«هر چه هست»ذکر شده است.

6-بعضى مدخلها که معنایهاى متعدد آنها مشمول رابطه چندمعنایى و هم‏لفظى است، با تمام ظرفیت معنایى خود ضبط نشده است؛در مثال زیر آنچه درون پرانتز آمده، معنایى است که در فرهنگ فارسى عامیانه نوشته شده است:آب‏گوشتى: آب‏گوشت پز(بنجل و سخیف)-سر کار گذاشتنى:شغل دادن، استهزا، (پى نخود سیاه فرستادن)و غیره.

7-نکته مهم در اینجا واژه‏هایى است که در سالهاى اخیر وارد زبان فارسى شده است؛مانند حال-هر چیز خوب و عالى/کننده-توانا براى انجام کار/کویت- جایى که همه آزادند و کسى با کسى کار ندارد/زیر میزى-رشوه.

8-در پاره‏اى موارد، اصطلاحات و ضرب المثلهاى ذیل خوشه واژه‏ها به روشى نیامده است که بر مبناى منطق خاصى قابل توضیح باشد.گاه بر مبناى اسمى که‏ هسته معنایى آنهاست ردیف شده است و گاه بر اساس حرف اول ترکیب؛مثلا«از آب روغن گرفتن»با«آب خزینه دوست گرفتن»، «اگر آب دستت است زمین بگذار» ذیل آب و«روى آب بخندى»و«یک قلپ آب هم روش»هریک به ترتیب ذیل حرف اضافه یا صفت شمارشى خود ضبط شده است.

نکته مهم در اینجا این است که فرهنگ عامیانه شواهد بسیار در اختیار ما مى‏نهد تا بر اساس آنها در اثبات نسبى بودن دیدگاه مربوط به تفاوتهاى بنیادین میان زبان و ادبیات سخنى بگوییم:استعاره‏هاى زبانى، مبالغه‏ها، تشبیهات، کنایات و در مجموع مجازهاى بسیار زیباى خفته در مفردات، اصطلاحات و ضرب المثلهایى نظیر شهر، مثل برق رفتن، چشم چرانى، جوش آوردن، پشه‏ها در هوا نعل زدن، زبان عامیانه را بسیار به ادبیات شبیه و داراى خاستگاهى هنجارگریزانه مى‏کند.

این امر زمینه‏ساز آموزش زبان است.از سوى دیگر مى‏دانیم که براى تهیه این فرهنگ، نویسنده دشواریهاى زیادى را تحمل کرده است تا نام نجفى فرهنگ‏نویس خلاق زنده نگاه داشته شود.در فارسى عامیانه ترکیبى عطفى داریم با عنوان«قند و نمک»براى توصیف کسانى که شیرین حرکاتى را با ملاحت گفتار و رفتار توأم دارند. این ترکیب در فرهنگ نیامده است؛گویا مؤلف محترم مى‏دانسته که فرهنگ فارسى عامیانه یکپارچه قند و نمک است و به ذکر لفظ نیازى نیست.

عنوان مقاله:راز داستان کوتاه نویسنده:احمد عزتى پرور مأخذ:کتاب ماه ادبیات و فلسفه، س چهارم، ش سوم، (دى‏ماه 79)، ص 66 تا 67

داستان کوتاه جز در نیمه دوم قرن نوزدهم در هیچ زمان دیگرى نمى‏توانست پدید آید؛زیرا عناصر مهم آن مبتنى بر اصول استوارى است که ارزش آنها فقط در قرن نوزدهم اثبات شد.این عناصر مهم عبارت است از:طرح، واقعگرایى و شخصیت. طرح یا هسته«پیوستگى منظم اعمال و حوادث داستان بر مبناى رابطه علت و معلولى است که به آن وحدت هنرى مى‏بخشد».در قصه‏هاى قدیمى حوادث عجیبى رخ مى‏داد که از هیچ رابطه علّى پیروى نمى‏کرد.اما در داستان کوتاه نیمه دوم قرن نوزدهم(داستانهاى ادگار آلن‏پو)حوادث از رابطه‏اى علّى پیروى مى‏کند و وقوع آنها کاملا جنبه عقلانى دارد.

عنصر دیگر داستان کوتاه، واقع‏نمایى است.وقایع قصه‏هاى قدیمى، اغلب بر مبناى واقعیت شکل نمى‏گرفت؛جنگهاى غیر واقعى، کرامات، افسانه‏هاى پریان و...محتواى داستانها را تشکیل مى‏داد.اما در داستان کوتاه-اگر نمادین نباشد-از این مطالب خبرى نیست.این واقعگرایى در داستانهاى امروزى، در سیطره قوانین علمى بر زندگى آدمیان ریشه دارد و نتیجه پذیرش روابط علت و معلولى است.

عنصر سوم در داستان کوتاه، داشتن شخصیت است.شخصیت در داستان کوتاه، خود مسئول رفتارهاى خویش است و خویشتن را مى‏سازد و حتى نویسنده هم حق دخالت و تغییر سرنوشت او را ندارد و اختیار و استقلال، او را به انتخاب وا مى‏دارد.در حکایات قدیمى شخصیتها بازیچه عوامل و نیروهاى کور خارق العاده‏اى هستند و زمام زندگیشان را به هرجا که دلخواهشان باشد مى‏کشند، انسان حق انتخاب ندارد و فقط باید بپذیرد.

در تراژدیهاى یونانى(ادبیات نمایشى)با اینکه وحدتهاى سه‏گانه(زمان، مکان، رفتار)موجب انسجام درونى داستانها مى‏شود، غلبه قدرت تقدیر مانع از واقع نمایى مى‏گردد.به همین علت تراژدیهاى یونانى نمى‏تواند در تحول انسان واقعى مؤثر باشد.همزمانى تراژدیها و کمدیهاى یونانى با اوج تفکر یونانى و همینطور همزمانى پیدایش داستان کوتاه و اندیشه‏هاى فلسفى انسانمدارانه اتفاقى نیست.در واقع بذر داستان کوتاه را دکارت افشاند، آنگاه که اندیشیدن را شرط لازم هستى شمرد.هستى قابل اثبات نیست مگر با ندیشه.داستان کوتاه مى‏کوشد تا این اندیشه را اثبات کند.مطالعه داستان کوتاه با این نگرش، در درجه اول محتاج مجموعه‏هایى از بهترین آثار موجود است تا با نظر در آنها، سیر واقع‏نمایى و قانونمندى و انساندوستى مشخص گردد.برخى از داستانهاى کوتاه ایرانى، تصویر جامعه ما نیست.علت این امر تن دادن به تقلید بوده است در جهت تشبّه به غرب، بى اینکه به مبانى فکرى توجه کافى شده باشد.

عنوان مقاله:سخنى در باب کتاب«بدیع از دیدگاه زیبایى‏شناسى» نویسنده:غلامرضا عمرانى مأخذ:آینه پژوهش، س یازدهم، ش پنجم، (آذر-دى 79)، ص 36 تا 40

نویسنده کتاب«بدیع از دیدگاه زیباشناسى»، دکتر تقى وحیدیان کامیار در تألیف خود عقیده دارد آنچه در کتابهاى بدیع از گذشته تا امروز آمده، تعریفها و مطالب سطحى و ناراست و نادرستى است که نشان مى‏دهد علماى بلاغت در اشعار شاعران به راز زیبایى آنها پى نبرده‏اند.

این کتاب، در پیشگفتار با مثالهاى روشن و ملموس خواننده را به مطلب راهنمایى مى‏کند و نیز به نقد نظرگاه‏هاى نویسندگان قدیم و جدید و بررسى اقوال آنها مى‏پردازد و آنگاه به کوتاهى، مرز سه حوزه بیان، بدیع و معانى را روشن مى‏سازد و سپس دیدگاه خود را شرح مى‏دهد.در ادامه، دیدگاهى تازه در شناخت این علم ارائه مى‏دهد و آن را از دریچه زیبایى‏شناسى بررسى مى‏کند و از این علم تقسیم‏بندى نوینى ارائه مى‏دهد.

در این کتاب هنر«طور دیگر دیدن»به کمک هنر نویسنده«دسته‏بندى پدیده‏ها از زاویه‏اى دیگر»آمده است که به وى امکان مى‏دهد هفتاد فن مندرج در کتاب را تحت عنوان شش عامل زیبایى آفرینى یعنى تکرار، تناسبت، غیر منتظره بودن، بزرگ نمایى، چند بعدى بودن و استدلال تنظیم کند.همچنین دو فصل دیگر درباره ترفندهایى که جنبه دیدارى دارد و ترفندهایى که زیبایى اصلى آنها مرهون عوامل دیگر است، به کتاب مى‏افزاید.

نویسنده معتقد است چون ترفندهاى ادبى زیبایى آفرین است، باید بر اساس اصول زیبایى‏شناسى بررسى و تعریف شود، نه بر پایه منطق خشک و بى‏روح.

خصلت دیگر نویسنده این است که مرعوب نام نام‏آوران پیشین عرصه علم و دانش قرار نمى‏گیرد و مى‏کوشد خود مستقلا به نتیجه‏گیرى و استنتاج دست بزند.

با همه تعاریف و محاسنى که از این کتاب برشمردیم به نواقصى در ویراستارى کتاب باید اشاره کنیم؛از جمله اشتباهات املایى و تایپى فراوان، نقص تکرار(غالبا موضوعات محورى سخن نویسنده بارها تکرار شده‏اند)و نقدهایى که در متن کتاب آمده است به‏جاى اینکه در حاشیه بیاید.

عنوان مقاله:

این سخن پایان ندارد، هوش‏دار!

نویسنده:سیده على کاشفى خوانسارى

این مقاله معرفى کتاب«در مدرسه مولانا»تألیف محمود حکیمى است که در 160 صحفه و شمارگان 2000 نسخه در سال جارى منتشر شده است.

کتاب«در مدرسه مولانا»مجموعه مباحثى است درباره مثنوى معنوى، اثر گرانسنگ مولانا جلال الدین محمد بلخى که به همت استاد محمود حکیمى براى آشنا کردن نوجوانان و جوانان میهن با این منظومه شریف تدوین و تألیف شده است.مطالب کتاب در واقع متن ویرایش‏شده همان مقالاتى است که به‏طور مسلسل در سال 1378 در روزنامه خرداد منتشر شده بود.

پس از مقدمه‏اى درباره چگونگى آشنا شدن مؤلف با مثنوى در طول سالیان زندگى، فصل اول کتاب به زندگى مولانا مى‏پردازد.فصل دوم«درسهایى از زندگى و رفتار اجتماعى مولانا»نام دارد.«درسهاى مدرسه مولانا»عنوان فصل سوم و آخر کتاب و شامل 20 بحث کوتاه است.

کتاب، گزیده و شرحى هدفمند است.هدف مؤلف، تأکید بر مؤلفه‏هاى محبت و مدارا در مکتب ملاى روم بوده و باین دید، مطالب و شواهد مناسبى یافته و ارائه کرده که نشانه تسلط او بر دفترهاى ششگانه مثنوى است.حسن دیگر کتاب، روحیه علمى حاکم بر آن است.نویسنده همچنان که از هر محقق انتظار مى‏رود با حوصله زیاد بسیارى متون قدیمى و جدید را درباره مولانا مطالعه و در جاى‏جاى کتاب به‏ آن استناد کرده است.

از جمله نقایص کتاب مى‏توان ظاهر و طرح جلد غیر نوجوانانه و بازنویسى نشدن نقل قولها را ذکر کرد.در واقع دست ناخورده ماندن نقل قولها که عمدتا زبانى فخیم و ثقیل دارد، استفاده از کتاب را براى نوجوانان دشوار کرده است.

عنوان مقاله:تحلیلى از شعر«باغ من»سروده مهدى(اخوان ثالث)م.امید نویسنده:دکتر محمد رضا روزبه مأخذ:مجله آموزش زبان و ادب فارسى(مجله رشد)، س پانزدهم، ش 56، (زمستان 79)، ص 50 تا 51

شعر باغ من از سروده‏هاى چشمگیر اخوان ثالث است که درونمایه آن حاکى از اندیشه‏هاى وطن‏گرایانه اوست؛یعنى بازگشت به تمدن، فرهنگ و مفاخر ایران باستان و احیاى مواریث آن از جمله پیامبران و مصلحان تاریخى.«باغ من»تجسم شاعرانه‏اى است از وطن شاعر-ایران-که در رهگذر حوادث و حریقهاى روزگار، خشک و خزان زده و بى‏روح برجاى مانده است.آرى در نظرگاه شاعر، ایران هرگاه عزم تحول و تعالى داشته، موج حوادث خونبار تاریخى، براى او بلا و ویرانى و نابسامانى و تشتت را به ارمغان آورده است.در نظرگاه شاعر این باغ بلادیده و به خوت تپیده، نه در معرض توجه باغبانى است و نه در معبر رهگذرى، که خود تجسمى است از غربت و بى‏کسى.این باغ که منزل و مأواى نومیدان است، منتظر فردایى سبز و شکوفا نیست.از اینجا به بعد کلام شاعر همجارى دیگر مى‏یابد، گویى حس زیبایى‏پرستى و وطن‏دوستى شاعر، لحظه‏اى بر عواطف نومیدانه‏اش پرتو مى‏افکند تا از منظرى دیگر به باغ تنهاى خود بنگرد؛امید در دل نومیدى مى‏شکفد.

باغ من، تاریخ بى‏ثمرى را بیان مى‏کند که حکایت از میوه‏هاى سرافرازى دارد که اکنون در ژرفناک خاک خفته‏اند.تاریخى مملو از فرزندان برومند و سربلند خویش که اکنون جسمشان در خاک و روانشان بر افلاک است.اخوان با استفاده از تعابیرى همچون پاییز، فرهنگ و معنویتهاى شرقى از قبیل عرفان، حکمت، شعر، اشراق و اساطیر را به زیبایى هرچه تمامتر بیان مى‏کند.افزون بر اینها، از چشم‏اندازى دیگر، این باغ تجلى و تجسم درون پاییز گرفته شاعر است.گویى شاعر، حال‏وهواى درون خود را به دنیاى بیرون بازتابانده است.

عنوان مقاله:روشنایى نامه باران، نظرى به شعر شفیعى کدکنى نویسنده:محمد حسن ملاحاجى آقایى مأخذ:آموزش زبان و ادب فارسى(مجله رشد)، س پانزدهم، ش 56 (زمستان 79)، ص 32 تا 41

دکتر محمد رضا شفیعى کدکنى(م.سرشک)(تولد 1318)در بیشتر زمینه‏هاى ادبى چون تألیف، تصحیح، تحقیق و ترجمه آثار ارزشمندى به‏جا گذاشته است.اما آنچه نام وى را در ادبیات معاصر اهمیت بیشترى بخشید.جنبه شاعرى اوست.کارنامه شاعرى شفیعى شامل دوازده دفتر، در دو مجموعه گرد آمده است: آیینه‏اى براى صداها، هزاره دوم آهوى کوهى. شعر وى ویژگیهاى متعددى دارد که در ذیل به اختصار به آنها اشاره مى‏کنیم:

1-عمده‏ترین عامل انسجام شعر شفیعى وجود شکلهاى ذهنى کامل و سازمان یافته در ذهن شاعر است.

2-حفظ تعادل میان سنت و تجدد

3-استفاده بجا از قالبهاى شعرى مناسب با محتوا و فضاى شعرها

4-زبان شعر سالم و سهل ممتنع و آمیزه‏اى از واژگان زنده قدیم و جدید ایران و خراسان

5-بهره‏گیرى مناسب از آرایه‏هاى ادبى

6-موسیقى شعر:وزن روان و متناسب با درونمایه شعر

7-بهره‏گیرى از عنصر روایت و تکرار

8-آفریدن ترکیبهاى نو و زیبا